**جناب آقا محمّد ابراهيم**

**الملقّب بمنصور**

**هو اللّه**

و از جمله مجاورين و مهاجرين جناب آقا محمّد ابراهيم نحّاس ملقّب بمنصور بود \* اين مرد خدا از اهل کاشان بود و در ريعان شباب و عنفوان جوانی تجلّی نورانی ديد سرمست جام طهور گشت و مخمور از کأس مزاجها کافور بسيار خوش حالت بود و پر ذوق و بشاشت \* چون نور هدايت در زجاجه دل و جان بر افروخت از کاشان بزوراء شتافت و بشرف لقاء فائز گشت طبعی روان داشت و قريحه ئی سيّال و نظمی مانند عقد لئال \*

در دار السّلام با آشنا و بيگانه صلح و سلام داشت و همّت را بمهربانی می گماشت \* اخوان خويش را از ايران ببغداد آورد و دکّهء صنعت گشود و به رفاهيّت ديگران پرداخت او نيز از جمله اسراء بود و از زوراء بحدباء سرگون گشت و از آنجا بحيفا شتافت \* در نهايت تبتّل و تضرّع شب و روز متذکّر بود و مناجات ميکرد مدّتی مديده در حيفا بخدمت احبّاء موفّق بود و مسافرين را بنهايت خضوع و خشوع مواظبت ميکرد \* در حيفا تأهّل نمود و اسلّاء اجلّاء يافت هر روز حياتی تازه و بشاشتی بی‌اندازه ميجست و آنچه می‌اندوخت صرف آشنا و بيگانه مينمود \* بعد از شهادت سلطان الشّهداء قصيده ئی در ماتم آن شهيد دشت بلا گفت و در ساحت اقدس خواند بسيار مؤثّر بود حاضرين جميعاً گريستند و نحيب بکا بلند شد \*

باری، اين نفس زکيّه بر حالت واحده ايّام عمر بسر برد و بينهايت با شور و وله بود مانند گل و شکوفهء خندان و شکفته پيک اجل را لبّيک گفت و از خطّه حيفا بعالم بالا عروج نمود و از برزخ ادنی برفيق اعلی شتافت و از عالم خاک صعود نمود و در جهان پاک خيمه و خرگاه زد \* طوبی له و حسن مآب و تغمّده اللّه برحمته فی ظلّ قباب الغفران و ادخله فی روضة الرّضوان \*